



پای درس اخلاق آیت الله قرهی؛ همه اعضاء و جوارح انسان باید به یاد خدا باشند

آیت الله قرهی گفت: انسان باید به یاد خدا باشد، باید همه اعضاء و جوارح او به یاد خدا باشند یاد لسان، این است که انسان دارد این طور اعلان می کند: خدایا! من به یاد تو هستم و تو را فراموش نکردم.

آیت الله قرهی گفت: انسان باید به یاد خدا باشد، باید همه اعضاء و جوارح او به یاد خدا باشند یاد لسان، این است که انسان دارد این طور اعلان می کند: خدایا! من به یاد تو هستم و تو را فراموش نکردم.

به گزارش خبرگزاری مهر، سیصد و سی و پنجمین جلسه درس اخلاق آیت الله قرهی در پی می آید.

فکر دنیایی و خطورات نفسانی و شیطانی

در جلسه گذشته بیان کردیم: تمام خطورات ملکی و ربّانی و نفسانی و شیطانی، همه، به واسطه یاد انسان (ذکر) است. اگر توانستیم جداً این تفکر و یاد را مراقبه کنیم، طبیعی است به خیلی از موارد پی خواهیم برد.

وقتی انسان، افکارش به سمت دنیا رفت؛ آن یاد، عامل می شود که قول و عملش، براساس آن ذکر فکری باشد و دیگر آن موقع همه مطالبش، دنیا می شود.

اگر تصوّر کرد که همه چیز در دنیا است، امور قلب و اعضاء و جوارحش، حال دنیایی می یابد و اصلاً غیر از دنیا، هیچ چیزی را درک نمی کند. آن وقت ادراکات انسان در همین حدّ می ماند. این است که انسان، دنیایی می شود.

عواملی باعث می شود که گاهی انسان، خدا و بندگی خدا را فراموش کند. یکی، همین است که ظواهر دنیا، یاد او را به دنیا مشغول می کند. شاد می شود به آنچه که از دنیا می گیرد و ناراحت می شود بابت آنچه که از دنیا، از دست می دهد. آن موقع است که طبعاً دیگر خدا را فراموش می کند.

توأمان بودن کثرت مال و کثرت گناه

روایت شریفه ای در این زمینه هست که بسیار عجیب است، ذوالجلال و الاکرام، به موسی بن عمران (ع)، آن کلیم الله می فرمایند: «يَا مُوسَى لَا تَتَسَبَّى عَلَى كُلِّ حَالٍ وَلَا تَقْرَحْ بِكَثْرَةِ الْمَالِ فَإِنَّ نِسْيَانِي يُفْسِي الْقُلُوبَ وَمَعَ كَثْرَةِ الْمَالِ كَثْرَةُ الذُّنُوبِ» [۱]، موسی! در هیچ حالی من را فراموش نکن، چه در شادی و چه غم، من را فراموش نکن. همین که من را فراموش کنی، طبیعی است قلبت سخت می شود و قسّی القلب می شوی - که حالا بیان خواهیم کرد که ذکر قلب چیست که قلب انسان، نرم و الهی شده و بنده خدا گردد - از مال زیاد هم خیلی خوشحال نشو، فکر نکن خوشبختی تو در مالت است، همین کثرت مال، مع الأسف یک خصوصیتی برای تو می آورد که آن زیاد شدن گناهان است.

مثلاً طرف تا پول دار می شود، خدا را فراموش کند و به تعبیر عامیانه می گوید: دارندگی و برازندگی. لذا ولخرج می شود و اسراف می کند. دیگر اصلاً مزه فقر را نمی چشد. می دانید آن هایی که زیاد در کثرت مال باشند، حتی دیگر عبادتی به نام روزه و صوم را هم نه طاقتشان را دارند و نه از آن، لذتی می برند. اولیاء خدا از صوم لذت می برند. حال آن ها حال عجیبی است. این حال را آن قدر دوست دارند که بعد از تکلیف، روزهای دوشنبه و پنجشنبه، روزهای اوّل و وسط و آخر هر ماه را روزه می گیرند و به این عمل، عشق می ورزند.

چون انسان با همین نخوردن یک ارتباطی با پروردگار عالم برقرار می کند که عجیب است. وقتی درون از دنیا، ولو حلالش تهی شد، جلوات آن انوار قدسیّه بر قلب و دل مؤمن وارد می گردد. لذا هنگام غروب حال دیگری دارند و یک فرح ذاتی دارند.

اما خیلی عجیب است در روایت داریم، آن هایی که فرح به مال دارند، فقط در ابتدا حالت فرح را دارند و بعد گرفتار می شوند. لذت نمی برند و عادت است و بعد هم گرفتاری است. «الثروة في اللذة اولها و عادة و آخرها قسوة» اوّلش، عادت و آخرش، قساوت می آورد. در مابین آن هم گیج است و مدام این طرف و آن طرف می کند.

لذا مال زیاد هم تو را گرفتار می کند و این ها نکته مهمی است. پس انسان باید بداند واقعاً اگر همیشه در یاد خدا باشد، دیگر

خطوراتش الهی می‌شود، اعمال و ذکرش، الهی می‌شود، نشست و برخاستش، الهی می‌شود. اولیاء خدا حتی وقتی هم که می‌خوانند، (هم روایاتی راجع به این موضع داریم و هم اولیاء خدا داستان‌های راستانی را تبیین فرمودند) ملائکه الهی به دور آن‌ها می‌چرخند و برای آن‌ها دعا می‌کنند. نفس کشیدن آن‌ها همان حال صائم است که فرمودند: «انفاسکم فیه تسبیح»، «نومکم فیه عبادۃ». نفس کشیدنشان، تسبیح و خوابشان، عبادت است و ملائکه لذت می‌برند. وقتی بیدار می‌شوند، ملائکه شاد می‌شوند. چون عبد خدا هستند. وقتی انسان یادش را کنترل کرد، این چنین می‌شود.

یاد هر کدام از اعضاء و جوارح چیست؟

یاد زبان: حمد و ثنای پروردگار عالم

منتها در جلسه گذشته بیان کردیم که روایتی را می‌خواهیم بررسی کنیم که در آن، وجود مقدس باقرالعلوم، امام محمدباقر(صلوات الله و سلامه علیه) فرمودند که اعضاء و جوارح انسان هم باید دائم در یاد خدا باشند. بعد حضرت تک تک اعضاء و جوارح را بیان فرموده و می‌فرمایند که یاد آن‌ها چگونه است.

می‌فرمایند: «وَذَكَرُ الْإِنْسَانِ الْحَمْدُ وَ الثَّنَاءُ» [۲]، یعنی اگر می‌خواهید زبان دائم به ذکر خدا مشغول باشد، ذکرش باید این باشد که حمد و ستایش کند و ثنای ذوالجلال و الاکرام را بگوید. یعنی می‌فهمد.

البته خود این مطلب، نکته بسیار مهمی است و مبحث بسیار مفصلی را دارد که اولیاء خدا می‌گویند: ذکر لسانی، دو نوع است. یکی این که انسان، اذکاری را بیان می‌کند، مثلاً الحمدلله می‌گوید، شکرالله می‌گوید و بعد از این که از این زبان، بیان کرد، آرام آرام نفوذ بر قلب پیدا می‌کند و این یک قسم است.

قسم دوم که اولیاء خدا می‌گویند: این، برترین است، آن حالتی است که از قلب بر زبان جاری می‌شود. یعنی اعضاء و جوارح، همه شاکر نعمت خدا هستند و زبان به عنوان نماینده کل است، نه این که فقط خودش بیان کند. زبان دارد به نیابت از همه اعضاء و جوارح می‌گوید و به تعبیر امروزی‌ها سخنگو همه اعضاء و جوارح است. وقتی می‌گوید: الحمدلله رب العالمین، در حقیقت دارد دست، پا، قلب، جریان خون در بدنش، رگ‌هایش، تارهای مویش، همه دارند می‌گویند: الحمدلله رب العالمین. یعنی این حمد و ثنای دوم که همه اعضاء و جوارح می‌گویند، حمد عجیبی است. وقتی پروردگار عالم این حمد را از لسان بنده‌اش می‌شنود، وقتی ملائکه الهی می‌شنوند، بر آن مؤمن درست می‌فرستند. وقتی مؤمن بیان می‌کند: الحمدلله رب العالمین، از ناحیه خدا و ملائکه الهی بر او درود فرستاده می‌شود. این حمد دوم است که حمد اعضاء و جوارح می‌باشد که بر لسان جاری می‌شود.

حمد خدا هنگام بلایا و مصائب!

پس اگر انسان به یاد خدا باشد، باید همه اعضاء و جوارح او به یاد خدا باشند. یاد لسان، این است که انسان دارد این‌طور اعلان می‌کند: خدایا! من به یاد تو هستم و تو را فراموش نکردم.

لذا انسان دارد به این سبک می‌گوید: خدایا! می‌دانی که به یادت هستم، الحمدلله رب العالمین. آن وقت این حمد چه در باب نعم ظاهری برای انسان باشد، مثلاً حالا خانه یا وسیله نقلیه، همسر خوب، فرزند خوب و ... دارد، که می‌گوید: الحمدلله رب العالمین. یا گاهی موارد، نعمت‌های بالاتری دارد، مانند نعمت ولایت، نعمت دین‌دار بودن، که می‌گوید: الحمدلله رب العالمین.

حتی اگر به ظاهر بلا هم به او رسید، بگوید: الحمدلله رب العالمین. چون یک دسته از نعم هم ظاهری بود، لذا بلا هم ظاهری است. یعنی ظاهرش، بلاست، اما حقیقتش این است که انسان را می‌خواهند به اوج برسند. لذا در همان حال ظاهر بلا هم بگوید: الحمدلله رب العالمین.

کما این که پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: اگر مصیبت یا بلیه‌ای به صورت ظاهر به شما رسید، آن موقع هم بگویید: الحمدلله علی کل حال. ما معمولاً تصوّرمان این است که وقتی الحمدلله می‌گوییم، نعمت به دستمان رسیده، حالا برای این هم بگوییم: الحمدلله؟! می‌فرماید: بله.

یک موقعی چیزی را از دست می‌دهی یا خدای ناکرده فرزند، پدر و مادر را از دست می‌دهد، مصیبت آن به جای خودش، بالاخره علقه وجود دارد و اشک می‌ریزی و ...، خدای متعال هم این‌ها را نفی نکرده، اما بالاخره هر چیزی که به انسان می‌رسد، انسان باید بگوید: الحمدلله علی کل حال.

انسان در مقام حمودیت، حامد حقیقی در همه حالات و احوال باشد و این الحمدلله گفتن، ذکر زبان باشد و این زبان مدام بگوید. معلوم می‌شود آن کسانی که اعضاء و جوارحشان هم به حمودیت ذوالجلال و الاکرام مشغول هستند، این حمد را می‌گویند و الا خیلی کم است که در آن لحظات مصیبت و مشکل، انسان، الحمدلله بگوید. این، خیلی مهم است که انسان، راضی به رضای ذوالجلال و الاکرام باشد.

اصلاً یکی از مطالب حمد، این است: حمد، نشان از این دارد که من راضی هستم و درک کردم که آنچه از ناحیه خداوند تبارک و تعالی به انسان می‌رسد، همه، نعمت است. شاید صورت ظاهر بلا باشد، اما بلا به معنی ابتلاء است، «إِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبَّهُ بِكَلِمَاتٍ» [۳]. همه این‌ها چون از ناحیه خداست، طبعاً من راضی هستم.

وقتی انسان می‌گوید: الحمدلله؛ یعنی خدایا! من می‌دانم این‌ها نعمت است و من خبر ندارم، لذا تو را شکر می‌کنم. پشت این قضیه حکمتی خوابیده که من صورت ظاهر، نگران هستم، غم من را گرفته و حتی گاهی به چرا می‌افتم که این، خیلی بد است. وقتی انسان می‌خواهد به چرا نیافتد، می‌گوید: الحمدلله رب العالمین. چون قوتی چرا گفت، از همان چرا گفتن، ناشکری‌های دیگر شروع می‌شود. اولش چراست که چرا این‌طور شد، ولی بعد اصلاً نباید می‌شد، بعد ... تا این که نعوذبالله شیطان، او را با خود می‌برد. چون همزات و وساوس الختاس یکی همین است که در آن لحظات سخت به انسان تلقین می‌کند که - نعوذبالله - خدا هم هوای تو را نداشت. حضرت حجت (روحی له الفداء) هوای تو را نداشت، بزرگان ما هوای تو را نداشتند و او، این‌طور تصور کند. این، همان تلقین شیطان و خطورات نفسانی و شیطانی است.

اما اولیاء خدا می‌گویند - که این، نسخه عملی است - تا یک مصیبتی آمد، مثلاً مالت گم شد، چیزی را از دست دادی و ...، اگر در همان اول بگویی: الحمدلله رب العالمین، الحمدلله علی کل حال، دیگر وساوس شیطان، کم خواهد شد. البته این، بدان معنا نیست که دیگر شما قضیه را دنبال نکنی، اشتباه نشود، انسان می‌رود و پیگیری‌های قانونی خودش را انجام می‌دهد، شد، شد، نشد، خودش را نمی‌خورد. چون اتفاقاً کسانی که این‌طور هستند اول از همه تمام سلول‌های عصبی خودشان را در فشار قرار می‌دهند. ناراحت می‌شود؛ از آن طرف مالش رفته، از آن طرف اعصابش از بین می‌رود. مال بالاخره به دست می‌آید و مهم‌تر از آن، آن اعصاب است.

شاید این را برای اولین بار باشد بشنوید، اما خانمی که فرزندش کار غلطی انجام داد، مثلاً چیزی را ریخت و فرش را سوزاند، یا مثلاً ظرفی را شکست و ...، باید در آن‌جا بگوید: الحمدلله علی کل حال. البته باید او را بازخواست کند که چرا این کار را کردی و ... اما با گفتن الحمدلله دیگر خودش را کنترل می‌کند و اگر هم بخواهد تربیت کند، این‌طور نیست که فرزند را زیر باد کتک بگیرد. چون در این حالت اول از همه اعصاب خودش را خراب می‌کند. کسی که می‌خواهد طرف مقابل را ناراحت کند، اول خودش باید ناراحت شود. لذا او، هم اعصاب خودش را داغون می‌کند، هم بچه را از بین می‌برد و بعد هم دیگر ثمره‌ای ندارد و آن جنس هم از بین رفته است.

شکرگزاری؛ بافضیلت‌ترین عبادت

لذا این‌جاست که با همین یک لفظ (الحمدلله علی کل حال)، همه آن مطالب انسانی و اخلاقی را هم به دست می‌آورد، یعنی خودش را کنترل می‌کند، اعصابش آرام می‌شود، ضرب و شتمی ندارد که نعوذبالله باعث گرفتاری خودش و فرزندش و دیگران شود. همین یک جمله را بگویید و امتحان کنید، این، نسخه است که اولیاء خدا داده‌اند. همان لحظه آرامشی برای انسان به وجود می‌آید.

گرچه خود این عبادت (الحمدلله گفتن)، همین شکر است. یک روایت بیان کنم که خیلی عجیب است. البته من می‌خواهم در خطورات سیر کن، اما حیفم آمد این مطلب را نگویم. در ابتدای این روایتی که در ابتدا عرض کردیم، بیان می‌شود که همه اعضاء و جوارح، خطورات و یاد دارند، امام محمدباقر (صلوات الله و سلامه علیه) می‌فرمایند: اگر می‌خواهی به سمت الهی باشی و خطورات، خطورات الهی و ربّانی باشد، من دارم یاد هر کدام از اعضاء و جوارح را برایت می‌گویم. یاد زبان، ذکر است، چه ذکر؟ حمد خدا، این که شکرگذار نعمت باشی و ثنای خدا را انجام دهی. اما خود همین ثنا، چه خصوصیتی دارد؟ چرا حضرت، اول، این جمله را بیان فرمودند؟ چرا اول از زبان شروع کردند؟

این چرایی را در روایتی پاسخ داده‌اند: وجود مقدس امام صادق (ع) می‌فرمایند: «لَوْ كَانَ عِيْدُ اللَّهِ تَعَالَى عِبَادَةً تَعْبَدُ بِهَا عِبَادَةُ الْمُخْلِصُونَ أَفْضَلَ مِنَ الشُّكْرِ عَلَى كُلِّ لَاطِقٍ لَقَطْعَةً فِيهِمْ مِنْ جَمِيعِ الْخَلْقِ بِهَا فَلَمَّا لَمْ يَكُنْ أَفْضَلُ مِنْهَا حَصَتْهَا مِنْ بَيْنِ الْعِبَادَاتِ وَ حَصَّ أَزْبَابُهَا فَقَالَ وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِي الشُّكُورُ» [۴]، اگر نزد پروردگار عالم، بهتر از شکرگزاری عبادتی بود، در همه حال، بندگان مخلصش، او را به آن صورت عبادت می‌کردند.

ما یک سری بندگان مخلص داریم که کارشان آنقدر اوج می‌گیرد که جز خدا چیزی را نمی‌بینند و فقط برای خدا کار می‌کنند. اصلاً نگاه نمی‌کنند کسی آن‌ها را تمجید کند، آن‌ها را بالا ببرد، یا به پایین بیاندازد، هیچ‌کدام برایشان اهمیت ندارد. نه تمجید مردم و نه تقبیح مردم بر روی آن‌ها اثرگذار نخواهد بود.

اولیاء خدا نشانه‌ای برای اخلاص بیان کردند، من آن را می‌گویم تا خودمان را محک بزنیم. ولیّ خدایی به من می‌فرمودند: اگر دیدی چیزی گفتند و تو خوست آمد، بدان که اصلاً مخلص نیستی. اگر دیدی چیزی را به دروغ به تو بستند و به تعبیری می‌خواهند تو را تخریب کنند، اما خیلی ناراحت شدی و در تکاپوی این هستی که من یک طوری ثابت کنم که این‌گونه نیستم، بدان که باز هم اخلاص نداری. این، محک اخلاص است.

البته به این عنوان نیست که انسان، جواب کسی را ندهد، اما دیگر به در و دیوار بزنم و زمین و زمان را به هم بدوزم تا این که خودم را اثبات کنم، نشان از این دارد که اخلاص ندارم. دنیا، همین است که دیگر یک روز بالاست، یک روز پایین است، یک روز خوشی است و یک روز ناراحتی. البته عندالاولیاء این‌گونه نیست. اما به هر حال یک روز سختی است، یک روز دارایی است و یک روز نداری است و ... یک روز به وفق مراد شما می‌چرخد، یک روز نداری. این که انسان در آن موقع حتماً بخواهد اثبات کند، معلوم است که اخلاص ندارد.

گرچه ما در باب اخلاص و ریا، مطالب مهمی را در سال‌های گذشته بیان کردیم. اما این مطلب هم که گفتیم، محکی است تا انسان خودش را بشناسد.

گروه دیگری نیز وجود دارند که مخلصین هستند، آن‌ها دیگر کاری به عالم دنیا که ندارند، هیچ، یکی از خصوصیاتشان این است که دیگران را هم به سمت اخلاص می‌کشاند و کارشان، این است. مخلصین در خطر هستند، اما مخلصین چیز عجیبی است.

ذکر روزانه اولیاء خدا

لذا معلوم می‌شود شکر خیلی عجیب است که این لسان، به ذکر خدا مشغول شود. پس اگر بپرسند برای یاد خدا چه کنیم؟ نسخه این که خطوراتمان، الهی باشد، چیست؟ این است: زبانت به حمد و ثنای خدا مشغول باشد.

بعضی از اولیاء خدا اذکاری را از اساتید خود گرفته بودند و برای عمرشان داشتند. اما یک ذکری که شاید می‌توان گفت تمام اولیاء خدا که بنده توفیق رسیدن به محضر مبارکشان را داشتم، بیان می‌کردند، ذکر الحمد لله رب العالمین بود که حداقل در روز ۱۰۰ مرتبه این ذکر را بیان می‌کردند.

لذا بیان شده: بعد از هر نمازی هم سر به سجده بگذارید و حداقل سه مرتبه شکر لله بگویید. یعنی بعد از عبادت هم انسان، شاکر است که خدایا ممنونیم که این توفیق نماز را به من دادی. مخلصین این‌گونه هستند و متّ نمی‌گذارند که من نماز خواندم و ... بلکه تازه می‌گویند: خدایا! ممنونم که اجازه دادی نماز بخوانم. یکی از معانی این شکر لله گفتن، همین است، ممنونم به من اجازه دادی نماز بخوانم.

اما همان‌طور که بیان شد، یکی از اذکاری هم که در طول روز می‌گفتند، این بود که ۱۰۰ مرتبه الحمد لله رب العالمین و الحمد لله علی کل حال بیان می‌کردند. یک موقعی انسان می‌دید سکوتی در مجلس حاکم است، اما ناخودآگاه می‌گفتند: الحمد لله رب العالمین، معلوم بود این ذکر دائم در درونشان هست و یک‌باره بر زبانشان جاری شده و إلا مدام در درونشان دارند می‌گویند، ولو من و شما به لسانشان هم نشنومیم.

راهی برای کنترل چشم در جوانان

لذا فرمودند: اگر نزد پروردگار عالم، عبادتی بهتر از شکرگزاری در همه حالات بود، این را بدانید که بندگان مخلصش با آن، عبادتش می‌کردند. پس عبادتی بهتر از شکرگزاری و الحمد لله رب العالمین نیست که این حمد هم حمد عملی است؛ یعنی اینکه انسان اگر واقعاً راست الحمد لله می‌گوید، اعضاء و جوارحش هم باید این را نشان بدهد. مثلاً دستش نشان بدهد که فقط برای خدا کار می‌کند، چشم او نشان بدهد که فقط برای خدا کار می‌کند و ... این چشم، شکرگزار است، شکرگزار نعمتی است که خدایا! من می‌بینم دارم عالم را می‌بینم، نمی‌افتم، راه می‌روم، شکر این چیست؟ شکر این، این است که من این را در راه خودش

خرج کنم و در راه دیگری خرج نکنم. این، شکر نعمت است.

اما ما گرفتاریم و نمی‌توانیم (خودم و امثال خودم را می‌گویم) از اعضاء و جوارحمان در راه خودش استفاده کنیم. اگر توانستیم، برنده‌ایم.

یک مواقعی بعضی‌ها بیان می‌کنند ما می‌خواهیم چشمان بد کار نکنند، اما نمی‌شود. بالاخره با این جلوات دنیا و زنان و دخترانی که مع‌الأسف گاه نمی‌دانند و از روی چهل این‌گونه بیرون می‌آیند، من جوان باید چه کار کنم؟

یکی از راه‌های آن، این است: با یکی از عکس‌های اولیاء خدا مأنوس باشید و دائم آن را در ذهن خودتان، به خاطر بیاورید و با آن ولیّ خدا ارتباط برقرار کنید. مثلاً عکس آیت‌الله خوشوقت، آیت‌الله بهجت و دیگر بزرگان، مانند آیت‌الله حق‌شناس یا هر کسی از اولیاء خدا که دلتان در گروی اوست و به تعبیر عامیانه بیشتر با او حال می‌کنید، داشته باشید و دائم به آن نگاه کنید. امروزه دیگر همه این تلفن همراه را دارند، روی صفحه اول تلفن خود قرار بدهید تا مدام نگاه کنید، با او حرف بزنید و ارتباط برقرار کنید که این، حصن حصین بشود.

حالا در قدیم این‌طور نبود که تلفن همراه باشد و ...، لذا یک عکسی از بزرگان را در بین کتابشان می‌گذاشتند و مدام با ایشان مأنوس بودند. این، خودش خیلی مهم است و خیلی اثر دارد.

حتی اینکه می‌گویند: قرآن را کتابت کنید هم بسیار مؤثر است. برای اینکه مدام می‌نویسید و تصویر آن در ذهنتان می‌ماند. لذا بعضی از بزرگان مقید بودند که در طی عمرشان، حداقل یک دور قرآن را بنویسند. برای همین دست‌خطشان را هم خوب می‌کردند؛ چون می‌گفتند: حیف است قرآن را با دست‌خط بد بنویسیم.

لذا کتابت قرآن می‌کردند و از این طریق، هم قرآن را حفظ می‌شدند، هم تصویرش مدام در ذهنشان می‌آمد و هم اصلاً با همین کتابت قرآن، با قرآن، انس می‌گرفتند. این‌ها، نکات خیلی مهمی است.

لذا آن موقع‌ها که تصویر و عکسی نبود، همین کتابت قرآن برای آن‌ها تصویر می‌شد. این‌ها اثر دارد. عالم، عالم اثر و مؤثر است. باید در این‌ها تأمل کرد که این بندگان مخلص خدا، این‌گونه هستند.

بعد می‌فرمایند: آن کلمه‌ای که خدای متعال، درباره همه خلق خود، به کار می‌برد که همه خلق، این را بپذیرند، همین است که شاکر نعمت خدا باشند. اصلاً خود شکر یعنی من می‌دانم نعمت وجود دارد و بابت آن، شاکر هستم.

لذا می‌فرمایند: چون عبادتی بهتر از این شکرگزاری وجود ندارد و این عبادت، فقط مال خاصان عالم است، پروردگار عالم فرمود: «وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ» و از بندگان من، خیلی کم هستند که شکرگزار هستند. این یک نکته در این زمینه بود که البته روایات و مسائل و مطالب زیادی است که من دیگر خیلی نمی‌خواهم راجع به این موضوع بحث بکنم و تنها همین یک نمونه را بیان کردم تا ادامه بحث را داشته باشیم.

یاد نفس: سخت‌کوشی و تحمل رنج

لذا می‌خواستیم بدانیم چه کار کنیم که خطوراتمان، خطورات ربّانی و خطورات الهی باشد؟ گفتیم به ذکر است و انسان وقتی به ذکر و یادی مشغول بود، آن طرفی هم می‌شود.

ذکر زبان را بیان فرمودند که حمد و ثنای الهی است. حالا می‌فرمایند: «وَذَكَرُ النَّفْسِ الْجُهْدُ وَ الْعَتَاءُ» ذکر نفس، از یک طرف سخت‌کوشی و از طرف دیگری، تحمل رنج است.

اولاً نفس بما هو نفس، نکاتی را دارد که من باب نفس را در بین دانشجویان عزیز در کوی دانشگاه، باز کرده بودم و حدود دو سال، جمعه‌ها، در کوی دانشگاه، راجع به نفس و شقوق نفس، مطالبی را بیان می‌کردیم، اما آن جلسات به دلایلی ادامه پیدا نکرد و مبحث ابتر ماند که حیف هم شد.

علی‌ایّ حال همه وجود انسان‌ها از این نفس نشأت گرفته است. لذا می‌فرمایند: یا نفس، نفس امّاره است که انسان را گرفتار به دنیا و ما فیهای آن می‌کند، یا نفس، نفس مطمئنه است (البته من دارم نهایت بحث را بگویم که این دو نفس اصلی است و إلا نفوس دیگری هم بیان کردند) که وقتی نفس، نفس مطمئنه شد، دیگر انسان، خدایی می‌شود و خدا خودش به او می‌گوید:

«إرجعی الی ربِّک راضیة مرضیة، فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی».

نفس مطمئنہ، آن نفسی است - کہ باز مختصر بیان می‌کنم، چون می‌خواهیم بحث راجع به این قضیه نفس مطمئنہ داشته باشیم - کہ می‌داند همه چیز از ناحیه خدا است و می‌داند در هیچ چیزی، شرّ نیست، إلا از نفس امارہ. البته این مطالب بحث‌های مفصلی دارد، اما خلص آن، این‌گونه است.

لذا وقتی همه چیز را از ناحیه خدا دانست، به همان مقام رضا - کہ می‌گویند بالاترین مقام، مقام رضاست - می‌رسد و برای همین تبیین می‌فرمایند: «یا أيتها النفس المطمئنة إرجعی الی ربِّک راضیة مرضیة، فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی». لذا یکی از خصوصیاتش این می‌شود کہ آرام است و طمأنینہ دارد.

وقتی با اولیاء خدا و بزرگان برخورد می‌کردی، چنان آرام و متین و با سکینه بودند کہ تصوّر می‌کردی این‌ها هیچ مشکلی ندارند و آرام آرامند، اما وقتی نزدیک می‌شدی، می‌دیدی چقدر مشکل دارند.

ما مثلاً می‌گوییم: خیلی مشکل داریم، خانه نداریم، ماشین نداریم، بچہ نااهل داریم (خیلی عذر می‌خواهم، ولی مجبورم با همین مسائل دنیوی مثال بزنم). ولی آقا مشکلی ندارد و برای همین آرام است. اما وقتی پای مشکل باشد، می‌بینیم کہ نه اینها هم مشکل دارند و اتفاقاً شاید مشکلشان هم بیشتر از ما باشد، ولی دلیل این طمأنینہ و آرامشان، همان نفس مطمئنہ است.

وقتی انسان بداند دلیل آرامشان، همین نفس مطمئنہ است، دیگر خودش را به خدا می‌سپارد و می‌گوید: هر چه بادا باد، هر چه او بخواهد، پس نگرانی وجود ندارد و این آرامش و سکینه را از ناحیه خدا به دست می‌آورد، این نفس مطمئنہ می‌شود کہ مشکلات هست ولی برایش، هیچ است. آرامش دارد و می‌داند این، شرّ نیست.

ولی اگر یک جایی شرّ بود، می‌داند کہ این نفس دون من است کہ یک جایی دارد مرا فریب می‌دهد و اجازه نداد من آن طمأنینہ و آرامش را داشته باشم و إلا مشکلات دنیا عندالاولیاء به عنوان شرّ محسوب نمی‌شود. برای آن‌ها کہ نفس مطمئنہ دارند، مشکلات دنیا شرّ نیست. شرّ، آن چیزی است کہ او را از ارتباط با پروردگار عالم دور کند و او را از بندگی خودش منقطع کند و او از آن مقام انسانیت خودش نزول بدهد، از آن مقام احسنی کہ بود، به حسن برود و مدام سقوط و سقوط، تا به سفلی برسد و بعد نعوذبالله اسفل السافلین بشود.

پس شرّ، عند الاولیاء یعنی آن چیزی مرا کہ از خداوند متعال دور کند و اگر یک موقعی حتی ثروت آن چنانی هم بود کہ من را از خداوند متعال دور کرد، شرّ است. برای همین عرض کردیم کہ آنجا فرمود: «يَا مُوسَى لَا تَتَّبِعِ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ لَا تَفْرَحْ بِكَثْرَةِ الْمَالِ فَإِنَّ نِسْيَانِي يُقْسِي الْقُلُوبَ وَ مَعَ كَثْرَةِ الْمَالِ كَثْرَةُ الذُّثُوبِ»، چرا؟ چون وقتی کثرت مال بیاید، اتفاقاً انسان به شرارت می‌افتد. گناه، شرّ است و همراه کثرت مال، کثرت گناه است. پس این نکته مهم در باب نفس بود.

حالا حضرت می‌فرمایند: اگر می‌خواهید خطوراتتان در نفس، خطورات الهی باشد، بدانید کہ نفستان باید جهد و سخت کوشی داشته باشد و تحمل رنج داشته باشد «وَ ذَكَرَ النَّفْسَ الْجَهْدُ وَ الْعَنَاءُ».

البته بعضی از رنج‌ها دیگر رنج نیست و به قول بعضی از اولیاء، گنج است. خدا آیت‌الله مجتهدی را رحمت کند کہ بعضی از اوقات، نکاتی را بیان می‌کردند کہ کوتاه، ولی پر از محتوا بود. یکی از جملاتشان، این بود کہ می‌گفتند: وقتی بیان می‌شود: نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود، این رنج دیگر، اصلاً رنج نیست و وقتی انسان بخواهد به گنج برسد، خود این رنج، گنج است. یعنی کہ شما چون داری می‌روی برای رسیدن، دیگر خود این رنج، گنج است.

لذا انسان باید بداند کہ این رنجی کہ در راه خدا دارد می‌کشد، دیگر رنج نیست و انسان را به قرب پروردگار عالم نزدیک می‌کند، انسان را ساخته می‌کند و در مقابل اعدای عدو، این نفس دون و در مقابل شیطان لعین و رجیم، قوی و غنی‌اش می‌کند و دیگر این، رنج نیست، بلکه عین گنج است.

پس اتفاقاً یکی از خصوصیات نفس الهی، این است کہ باید سخت‌کوش باشد و اول همه، جهد و سخت‌کوشی داشته باشد کہ اگر این‌طور شد، برنده است و می‌تواند به یک مطالبی برسد و إلا نمی‌شود.

من در این زمینه هم یک روایت بیان کنم تا بدانید چیست و إن شالله نکات دیگر را کہ می‌گویند ذکر و یاد دیگر اعضاء و جوارح، چیست، به فضل الهی در جلسه بعد بیان خواهم کرد. اما راجع به عنوان جهد و تلاش بیان می‌فرمایند: «عليكم بالجِدِّ و الاجتهاد، و التأهب و الاستعداد» بر شما باد به جهد و کوشش و سخت کوشی و مهیا و آماده شدن و اگر این‌طور نباشد، به

جایی نمی‌توانید برسید.

بعد حضرت می‌فرماید: «إِذَا هَيْتَ أَمْرًا فَقَعْ فِيهِ، فَإِنَّ شِدَّةَ تَوْقِيهِ أَعْظَمُ مِمَّا تَخَافُ مِنْهُ» آن وقت اگر از کاری ترسیدی، چون تلاش و کوشش داری و آماده هستی، «فقع فيه»، خودت را در آن، قرار بده و نگران مطالب و دنیا نباش.

به نفست بگو: بکوش، تا خدایی شوی، بله سختی دارد، ولی برای این سختی، همت کن، بلند شو، آماده شو و نترس از اینکه آقا مگر این کار، کار ماست و ... نترس، جلو برو که خداوند متعال عنایت می‌کند.

البته این، به این معنی نیست که انسان، از پروردگار عالم توقعات بیجا داشته باشد، بلکه باید برای بندگی خدا تلاش کند.

سر تا پای وجود عبد، چشم است

یک جمله ۷ای را آن مرد الهی و بزرگوار، آسیّد علی نقی نقویکه قدیم در بازار، نماز می‌خواندند، به مرحوم حاج حلوی (گفته بودند که بسیار زیباست. پدر مرحوم حاج حلوی) که بازاری بود، نگذاشته بود که ایشان برای طلبگی به حوزه بروند.

ایشان می‌گویند: من شاگرد پدرم در بازار بودم و یک مرتبه وقتی برای نماز به مسجد بازار رفتیم با آسیّد علی نقی گفتیم: من می‌خواستم برای طلبگی بروم، شما کاری کن که پدرم راضی شود و ... آسیّد علی نقی خیلی هم خوشش آمد که ایشان در آن زمان، می‌خواهد طلبه شود، اما جمله‌ای به ایشان گفت که خیلی زیباست، گفت: تو برای بندگی خدا می‌خواهی بروی یا این که می‌خواهی بروی که درس بخوانی؟ گفتم: طبیعی است می‌خواهم بنده خدا شوم. گفت: بندگی خدا در همین است که کوشش کنی تا امر پدر را محقق کنی. این، بندگی خدا می‌شود. توقع بیش از حد نداشته باشد. ایشان می‌گوید: از فرمایش ایشان چنان آرام شدم که دیگر همه چیز را فراموش کردم.

تا این که حالا بعد از سال‌های سال خدای متعال ابوالعرفا، آیت‌الله العظمی ادیب را در سر راه ایشان قرار داد و ایشان تحت نظر آیت‌الله العظمی ادیب بودند. ایشان منزلش در شمیران بود، منزلش را فروخت و به صابون‌پرخانه آمد تا در محضر آقا باشد.

ببینید کوشش و تلاشت را بکن، اما برای خدا. ایشان می‌گفت: فقط یک نکته به من گفت، گفت: می‌خواهی همین نکته را برای تو بنویس و تو یک روزی به یک جایی برسی؟ گفتم: بله آقا. گفت: جوان خوش سیمایی هستی (ایشان، سفیدرو و خوش‌سیما بودند)، وقتی مشتری‌ها در مغازه پدرت می‌آیند، تو فقط چشم‌ت را مراقب باش، من هیچ چیز دیگری از تو نمی‌خواهم.

بالاخره برخی از اولیاء می‌بینند، به یکی می‌گویند: تو فقط زبانت را کنترل کن. حالا این مرد الهی هم به ایشان گفته بود: تو فقط چشم‌ت را کنترل کن. ایشان هم می‌گفتند: یک مواقعی هم که آقا می‌آمدند که برای نماز بروند، به من یک نگاهی می‌کردند و با سر اشاره می‌کردند که بله، هوای تو را دارم و می‌دانم که کنترل کردی. آن وقت این کار او را آن‌طور رساند به جایی که خلوت‌نشین شب‌های اهل لیل آیت‌الله العظمی ادیب شد و از اصحاب لیل ایشان شد و به آن مقامات و مطالب عرفانی و الهی رسید.

لذا انسان باید تلاش و کوشش کند. نابرده رنج، گنج میسر نمی‌شود. انسان باید همیشه از نفس خود مراقبت و مواظبت کند. بعد حضرت می‌فرماید: در عمل خیر جلو برو، نترس، خدا هم عنایت می‌کند. «إِنَّ شِدَّةَ تَوْقِيهِ أَعْظَمُ مِمَّا تَخَافُ مِنْهُ»، تو خودت را در آن بیانداز، چون وقتی ترس شدیدی برای تو در کاری پیدا شد، خودش دشوارتر و زیان‌بارتر از آن کار خواهد بود. نگو: نمی‌شود. جلو برو و بگو می‌شود.

من بارها بیان کردم که یک عده ما را به دنیا هل می‌دهند و می‌گویند: این‌ها زهد‌های بیجاست و کارهای بیهوده است و جوان باید شاد باشد و ... اما چه کسی گفته که جوان شاد نباشد؟! ولی فرح ذاتی کجا و نعوذ بالله فرح ذنب کجا؟! این‌ها که ما را به سمت دنیا می‌برند، همان قطاع الطریق هستند. چون خود ما به خودی خود به سمت دنیا می‌رویم، حالا کس دیگری هم بخواهد ما را مدام به سمت دنیا هل بدهد که خوب نیست. ما کسی را می‌خواهیم که دستان را بگیرد، ما را به سمت الهی ببرد. امیرالمؤمنین می‌فرماید: وقتی در آن راه افتادی، دیگر نگران نباش، این جهد در نفس - که ذکر نفس، جهد و تحمل رنج است - را داشته باش و تلاش کن به آن جایی برسی که اولیاء خدا رسیدند. نه این که تلاش کنی تا به دنیا برسی.

یک مرتاض تلاش می‌کند و به جاهایی می‌رسد، این، راه باطلی است. به ما گفتند: از راه تقوا پیش بروید، «و لقد کرّمنا بنی آدم»، کرامت بنی‌آدم هم از تقواست؛ چون فرمود: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»، اکرم آن اتقی است و کرامتش، تقواست. از راه تقوا تلاش کن، به این مطلب می‌رسی، إن شاء الله.

خدایا! ما را موفق و عامل به انجام این مطالبی که اولیاء خدا، بزرگان و اعظم بیان فرمودند - البته نکات دیگری هم از خطوراتو اذکار اعضاء و جوارح باقی مانده که اینها دیگر ورود به نسخه‌های عملی است و در جلسات آینده ادامه خواهیم داد - قرار بده.

این هم یکی از آن ذکرهایی است که دائم باید بگوییم که اگر چیزی یافتیم، بگوییم: «و ما توفیقی إلا بالله»، اگر او نخواهد، نمی‌شود. او نخواهد، از ذهن می‌پرد. او نخواهد، زبان لکنت می‌گیرد. او نخواهد، فراموش می‌کند.

خدا آیت الله امامی کاشانی را حفظ کند. ایشان در زمان طاغوت در مسجد حاج میرزا علی اصغر صفار هرندی در دروازه غار منبر می‌رفتند. ایشان معمولاً احادیث را حفظ می‌کردند، ولی احتیاطاً هم همراه خود می‌آوردند. یک شب ابتدای حدیث را گفتند و بعد یک‌بار از ذهنشان پرید. در جیبشان دست بردند و هر چه گشتند، نبود. گفتند: حدیث را نیاوردم، اتفاقاً خیلی جالب است که بدانید حدیث را حفظ حفظ هم بودم، خدای متعال می‌خواهد بگوید دست من است. همین است. اگر بدانیم، همه چیز از ناحیه خداست، هیچ موقع نه مغرور می‌شویم و نه ناراحت می‌شویم، آرامش پیدا می‌کنیم. سکینه و آرامش در دنیا مهم‌تر از همه چیز است. همه چیز دست اوست. «ید الله فوق ایدیهم».

پس جهد و تلاش کنیم؛ چون او گفته: جهد و تلاش کن، چشم. او گفته: بنشین، چشم. او گفته: حرکت کن، چشم. این چشم گفتن مهم است. اگر سر تا پای وجودمان، چشم شود، برنده‌ایم.

مانند روزه که دو اذان در آن، مهم است. با یک اذان که اذان صبح است، می‌گوید: نخور، چشم. چه چیزی نخورم؟ حرام نخورم؟ نه، شبهه نخورم؟ نه، حلال نخور. چشم. غروب می‌شود، اذان می‌گویند، بخور. چشم. همین است دیگر، اصلاً فلسفه عبادت، کلاً همین چشم گفتن است. انسان باید با معرفت به این چشم گفتن برسد و همه وجودش، چشم شود. عبد یعنی این. آن وقت چه آرامش و سکینه‌ای دارد. دیگر مدام نمی‌گوید: این باید می‌شد، آن باید می‌شد، چرا این‌طور نشد، چرا آن‌طور شد، می‌خواستیم این‌طور شود پس چرا نشد و ... دست من و تو نیست. همه چیز دست اوست. ما اگر بگوییم: چشم، لذت می‌بریم.

خدایا! ما را در بندگی موفق بدار.

مثلاً سربازی حضرت حجت (اروحنا فدا)

فقط یادمان نرود که هر ساعت با این دعای سلامتی، یاد آقا جانمان باشیم. هفته آینده روایت عجیبی از این که حضرت می‌فرمایند: من چگونه به یاد شما هستم، بیان خواهیم کرد. آقا را یاد کنیم، آقا که همیشه یاد ما هست. بدانیم اگر او را نشناسیم، بدبختیم، آن هم در آخر زمان، «ضلت عن دینی».

گرچه باید طوری شود که ما در هر لحظه به یاد آقا باشیم که اگر بشود، چه می‌شود! معلوم است کسی که هر لحظه یاد آقا جان باشد و فکرش، فکر مهدوی باشد، آیا دیگر شیطان می‌تواند سراغ او بیاورد؟! آیا نفس دون، آن «أعدی عدو» می‌تواند سراغ او بیاورد؟! بارها بیان کردیم که هر ساعت، حداقل یک دعای سلامتی برای آقا جان بخوانیم. امتحان کنیم، ببینیم حالمان چگونه خواهد شد. اوایل، ساعت‌ها و تلفن همراه را زنگ بگذاریم تا یادمان نرود. حتی وقتی می‌خواهیم بخوابیم، برای آن چند ساعت هم که خوابیم، بخوانیم و بعد بخوابیم. یازده می‌خوابی و مثلاً سه یا هر ساعتی بیدار می‌شوی، برای آن سه، چهار ساعتی هم که خوابی، سه یا چهار مرتبه بخوان. سعی کن قضا نشود، اما اگر یک موقع فراموش کردی و دو ساعت نخواندی، قضایش را به جا بیاور. با این کار می‌خواهی بگویی: آقا جان! من به یاد شما هستم. حالا ببین چه حالی می‌شوی.

یکی دیگر از موارد هم که ما را به سربازی آقا جان نزدیک می‌کند، حفظ قرآن است. لذا گفتیم: روزی یک آیه حفظ کنید. نیت هم کنیم که خدایا! ما می‌خواهیم سرباز حضرت حجت (روحی له الفداء) شویم و از روزی یک آیه شروع کنیم. بعد ببینید چه برکتی می‌دهند.

لذا این مثلاً را داشته باشید تا به سربازی حضرت حجت (روحی له الفداء) برسید. حالا در این ساعت هم آقا جان را با خواندن دعای «اللهم عرّفنی نفسک» و بعد هم دعای سلامتی ایشان یاد می‌کنیم.

اللهم عرّفنی نفسک فإنک إن لم تعرّفنی نفسک، لم اعرف نبیک، اللهم عرّفنی رسولک، فإنک إن لم تعرّفنی رسولک، لم اعرف حجتک، اللهم عرّفنی حجتک، فإنک إن لم تعرّفنی حجتک، ضلت عن دینی - خدایا بیاورد این‌گونه شویم -

اللهم کن لولیک الحجة بن الحسن صلواتک علیہ و علی آبائہ فی هذه الساعة و فی کل ساعة ولیاً و حافظاً و قائداً و ناصراً و دليلاً

وَعَيْنًا حَتَّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَ تُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا.

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَالْعَافِيَةَ وَ التَّصَرُّ، أَرْنِي الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ وَ الْغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ وَ اكْحِلْ نَاضِرِي بِنَظَرَةٍ مَتَّى إِلَيْهِ وَ عَجِّلْ فَرْجَهُ وَ سَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَأَوْسِعْ مِنْهُجَهُ وَاسْلُكْ بِي مَحَجَّتَهُ وَ انْفِذْ أَمْرَهُ وَاشْدُدْ أَرْزَهُ وَاعْمِرِ اللَّهُمَّ بِهِ بِلَادَكَ وَ أَحْيِ بِهِ عِبَادَكَ، أَحْيِنَا بِهِ بِحَرَمَةِ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.

عرض کردیم کلید ورود به قلب آقاجان هم حضرت نرجس خاتون (علیها الصلوة و السلام) است، لذا دائم برای مادرشان فاتحه بخوانید. شبها موقعی که حرف می‌زنید، اول برای مادرشان، فاتحه بخوانید و بعد بگویید: آقا جان! می‌خواهم درست شوم، ولی نشدم. آقاجان! نکند مثل مذبذبین (گاهی این طرف و گاهی آن طرف) شده‌ام؟! آقا، یکدفعه مرا از این جلوات بکن. چه می‌شود یک طوری شود که من از دنیا و مافیها کنده شوم؟!

چه اشکالی دارد یک شب، همه با هم، یک جمله را بگوییم، خیلی قشنگ می‌شود. بگوییم: آقاجان! یابن‌الحسن! امشب در جلسه اخلاق همه قول دادیم که بگوییم: آقاجان! به جان مادرت نرجس خاتون (علیها الصلوة و السلام)، ما را از این دنیا و این مافیها و ظواهرش که ما را فریب داده و گرفتار و بیچاره مان کرده است، رها کن.

آقا جان! غصه دنیا ما را بدبخت کرده است. ای کاش به جای غصه دنیا، یک بار غصه فراغ تو را می‌خوردیم. تو برای ما غصه می‌خوری، اما آیا شده من برای قلب تو غصه بخورم؟! قربانت روم، آقاجان، این همه داری سختی می‌کشی و این همه اشک می‌ریزی، من که غصه نمی‌خورم، مدام غصه بر روی غصه‌های شما اضافه می‌کنم، خاک بر سرم، من مدام شما را اذیت می‌کنم قربانت روم، من باری از دوش شما که بر نمی‌دارم، بار هم می‌گذارم و دائم پرونده‌ام را سنگین‌تر می‌کنم، شما می‌بینی و غصه می‌خوری و می‌گویی: آخر تو که اسم مرا می‌آوری، تو دیگر چرا؟! دیگران هیچ، تو که به ظاهر می‌گویی: یابن‌الحسن، آقاجان، آقاجان می‌گویی ...

آقاجان! می‌دانم کریمی و سچیتکم الکرم، می‌دانم، هم کریمی، هم ابن‌الکریمی، اما خودم از خودم وحشت دارم، می‌گویم: نکند این قدر که اذیت می‌کنم، بگویی: یک کاری کنید که دیگر این اسم مرا نگوید. به جان مادرت قسم! برای آن روز ناراحتتم. می‌گویم: نکند یک روزی توفیق نداشته باشم که بگویم: یابن‌الحسن.

آقاجان! از گناهانم که ناراحت هستم، اما به جان مادرت، برای آن روزی هم که حتی بردن نامت هم از من گرفته شود، ناراحت هستم. آن موقع چه خاکی بر سرم کنم؟! آقاجان تا دیر نشده، من که نمی‌دانم و بلد نیستم شاید دیر شده باشد، شما که می‌دانی و آگاهی، شما که خبر داری، شما که همه امور دستتان است، آقا من دارم سقوط می‌کنم، آقا بدجوری سقوط می‌کنم، قربانت بروم دستم را بگیر، به جان مادرت نرجس خاتون (ع).

خیلی مادرت را دوست داری، آقاجان! ممنونم، من می‌دانم این هم لطف و اجازه شماست که نام مادرتان را بر زبان می‌آورم. اما می‌ترسم یک روزی بگویی که با این دهان کثیف، اسم مادرم را نیاور.

این که هنوز می‌توانم اسم به جان مادرت نرجس خاتون (علیها الصلوة و السلام)، را بیاورم و تا اسم‌شان را می‌آورم قلبم می‌لرزد، معلوم است هنوز جای امیدی هست. آقاجان! این امید را ناامید نکن. دست من را بگیر این جلوات دنیا و این وضع دنیا، فرییم ندهد و گرفتارم نکند. کمک کن تا این بالا و پایین دنیا مرا فریب ندهد. غم، غم دوری تو باشد، غم دنیا نباشد. آقاجان! می‌شود آن روز برسد که هر چه غم دارم، غم دوری تو باشد؟! آه...، چه می‌شود.

قربانت بروم! مرا که دنیا فریب داده، یک طوری این حبّ دنیا را از دلم بکن، هر حبّی که باعث می‌شود، حبّ تو در دلم کم رنگ شود، از من بکن. امشب این‌طور با آقاجان حرف بزنیم، بگوییم: به جان مادرت دست مرا بگیر.

اگر هم یک موقعی دیدی که قلبت نشکست و اشکت جاری نشد، بگو: آقا من نمی‌خواهم ناراحتت کنم و نمی‌خواهم قلب رنج‌دیده‌تان را بیشتر برنجانم و این چشمان قشنگتان که دائم اشک می‌ریزد، بیشتر خونبارش کنم، ولی آقاجان! ناچارم، به جان عمّه‌ات زینب، آقا شنیدم آن خانم را هم خیلی دوست داری، آقاجان به داغ‌های عمّه‌ات زینب، به تازیانه خوردن‌های عمّه‌ات زینب ... به دادم برس.

.....

[۱] . الکافی، ج ۸، ص: ۴۵.

[۲] . مشکاة الأنوار في غرر الأخبار، ص: ۵۵.

[۳] . بقره / ۱۲۴.

[۴] . مصباح الشريعة، ص: ۲۵.